

بقلم: آقای ابراهیم صفائی

فاضل خان گروسی

تحقیق در حال شاعران از دیر زمان در کشور مامعمول بوده و این تحقیق هادر آغاز با اشاره اجمالی بنام و نام پدر و موطن و تحصیلات و مدت عمر شاعر اکتفا می- شده و سپس که نویسندگان ما با روش تحقیقی و بیوگرافی نویسی اروپائیان آشنا شده اند این تحقیقها هم صورت مطالعه و تدقیق و تفصیل جسته است ، و این خود برای احیاء نام شاعران بسیار روشن و پسندیده است ، اما نسبت بشرح حال نویسندگان بزرگ کمتر توجه شده و اگر مطالعه و تحقیقی هم در باره این دسته از پرچمداران ادب بعمل آمده بنهایت اجمال اکتفا شده و حق آنان بهیچوجه ادا نشده است در حالیکه نویسندگان هم در حفظ زبان و ادبیات حق بزرگی دارند و نباید حق آنان را فراموش کرد. اینک من بایراد شرح حال «فاضل خان گروسی» که یکی از نویسندگان بزرگ صدر حکومت قاجاریه است می پردازم، و ناچارم تذکر دهم فاضل خان گروسی یکی از بنیان گزاران مکتب نوین نثر فارسی است که با قلم شیوای خود طومار مغلق نویسی و مغلق بافی دوران مغول و صفویه و نادرشاه را در هم پیچیدند و سبک ساده نویسی را رواج دادند .

فاضل خان گروسی نامش میرزا محمد از طایفه «بایندر» و اهل گروس بود ، بسال ۱۱۹۶ قمری در گروس دیده بدنیا گشود ، چند سال از عمر او بیش نگذشته بود که یتیم شد و با کمک بزرگان خانواده خود در مکتب خانه های گروس بتحصیل پرداخت و بزودی در درس و مشق پیشرفت کرد . هنوز طفل چهارده ساله بود که خط

و نوشته‌های او دست بدست می‌گشت و مورد اعجاب و تحسین بزرگان واقع میشد. میرزا محمد باعسرت تمام به تحصیل خود چهار سال دیگر ادامه داد ولی از تنگدستی بجان آمده بود، در همین هنگام صیت هنردوستی و ادب پروری «فتحعلیشاه» او را بمکر مسافرت طهران انداخت و بامید هنر دوستی شاه در سال ۱۲۱۴ قمری چلاء وطن کرده بطهران آمد.

در طهران چندی دنبال وسیله می‌گشت که بحضور شاه باریابد و هنر خود را عرضه کند. عاقبت پیش «فتحعلیخان صبا» راه یافت و حسن خط و نوشته‌های فصیح و شیرین او مورد پسند صبا واقع شده ویرا بحضور شاه برد.

شاه وقتی استعداد این جوان گروسی را سنجید و نمونه خط و انشاء او را دید گفت: حیف که سواد درستی نداری: سپس او را جزو غلامان مخصوص منصوب داشت و امر کرد که پنجسال تمام به تحصیل زبان عربی و حکمت و منطق و ادب و نجوم و علم کلام اشتغال ورزد و بصبا هم سفارش کرد که در تحصیل او نهایت مراقبت بنماید آری نویسندگی در آزمان علاوه از آشنائی بعلوم دوازده گانه ادب احتیاج به ممارست و مطالعه علوم دیگر نیز داشت و مثل زمان ما نبود که هر بیسوادی با در دست داشتن يك مدرک بي ارزش و ترجمه غلط چند جمله فرانسسه یا انگلیسی یا آلمانی دعوی نویسندگی کند و حتی بدستور زبان فارسی هم آشنا نباشد، باری، صبا پیوسته در حق فاضل‌خان بدری مینمود و از مراقبت و مهربانی فروگذار نمیکرد.

میرزا محمد که باتوجه شاه معیشتش تأمین شد و از فقر و تهیدستی نجات یافت و پنجسال باخیال راحت به تحصیل دانش پرداخت و بدون فوت وقت کوشید تا بمرتبہ کمال رسید و پس از فراغ از تحصیل بخدمت شاه در آمد، شاه وقتی فضائل او را سنجید وی را لقب «فاضل‌خان» داد و بسمت «جارچی باشی» منصوب داشت و هم جزو منشیان مخصوص شاه در آمد و چندین سال باین سمت و منصب باقی بود تا آنکه بوزارت همدان منصوب شد.

«فاضل خان» چندسال وزیر همدان بود ولی در همدان باو بسیار سخت گذشت هم معیل بود و هم بذال، و باقتضای شغل وزارت خرج بیشتری داشت و چون حقوق او تکافوی معیشتش را نمیکرد و وزارت آنروز هم مثل وزارت های امروز پرسود نبود مبلغ زیادی در همدان مقروض شد و وقتی در فشار مطالبه و امخو اهان واقع شد برای تأدیه قرضهای خود از «آقاخان محلاتی» استمداد جست و شکایتنامه های مفصل به «قائم مقام» نوشت، قائم مقام هنگام مسافرت اول بخراسان نامه های «فاضل خان» را بعرض «فتحعلیشاه» رسانید و از طرف شاه بوی کمک شده قرضهایش را ادا کرد و بر حسب تقاضای خودش از وزارت همدان برکنار و جزو منشیان مخصوص شاه منصوب گردیده بطهران مراجعت کرد و در زمان سلطنت «محمد شاه» هم همین وظیفه را انجام میداد.

«فاضل خان» شعر هم میگفت و «راوی» تخلص میکرد در کتابهای روضة الصفا و مجمع الفصحا و انجمن خاقان از شعرهای او ذکر شده است.

ولی شعر او در برابر منشآتش که نمونه عالی نثر و ترسل است جلوه و ارجی ندارد.

«فاضل خان» از جمله فاضلترین و فصیح ترین نویسندگان دربار «فتحعلیشاه» بوده و مقام وی در نویسندگی بدان پایه است که «قائم مقام» همه جا فضا ئل وی را می ستاید و با احترام از او یاد میکند، يك جادرباره او میگوید: لم تر عینی مثلکم فاضلا جای دیگر میگوید.

اختر از چرخ بزیر آری و پاشی بورق گوهر از بحر برون آری و ریزی بکنار «قائم مقام» گاهی نامه های ادیبان عرب و فارسی را که برای وی میرسید و بعلت کثرت مشغله مجال تحریر پاسخ نداشت نزد فاضل خان میفرستاد و نوشتن جواب را از او درخواست میکرد، دوستی فاضل خان و قائم مقام بسیار صمیمانه بوده است و قائم مقام اشتیاق خود را بملاقات «فاضل خان» در نامه های مکرر بیان داشته است و وقتی فاضل خان در همدان بوده است قائم مقام ضمن تغزلی میگوید:

دل از برمن گمشده پیدا نشود باز عالم همه دانند که اندر همدان است
 «فاضل خان» غیر از منشآت فصیح و پر ارزش که در ترسل و نامه نگاری نمونه
 عالی فصاحت است، کتاب «انجمن خاقان» را که تذکره بسیار نفیس و گران قیمتی
 است بدستور فتحعلیشاه تالیف نموده است.

این کتاب راقبلا «میرزا احمد گرجی» درباره ذکر احوال شاعران و دانشمندان
 درباره فتحعلیشاه شروع نمود ولی اوفوت کرد و تذکره انجمن خاقان ناتمام ماند،
 فاضل خان بامر شاه آن کتاب را پس از چهار سال با تمام رسانید و نسخه‌های زیاد با
 خط زیبای خود تحریر کرده بهر شهر یک نسخه از آن را فرستاد و مبلغ خطیری بابت
 قیمت کتاب جمع آوری کرد.

فاضل خان در سال ۱۲۵۴ قمری پس از ۵۸ سال زندگی در اثر یک کسالت شدید
 چندماهه در طهران درگذشت و در حیاط بقعه حضرت عبدالعظیم دفن شد.
 نمونه‌ای از نثر فاضل خان و ماجرای او با یکی از طلبکارانش در همدان:

☆*~*~*~*

دراوان دولت کریمخان زند که عالم همه بازار شکر و قند بود، دختری، خوش
 منظری، سیمین بری، عشوه‌گری، شیطانهای، فتانه‌ای، قواره‌ای، قوالهای، سحاره‌ای
 مکاره‌ای، غداره‌ای، پیمانانه‌ی نوش، مردانه‌ی پوش، باعالم عالم ناز از شیراز بهمدان آمد
 و آتش خرمن پیر و جوان شد، بمقاد

قوس ابرو، تیره غمزه، دام کید بهر چه دادت خدا؟ از بهر صید
 زاهدان را گرفتار بند و عارفان را مگس قند و بسته کمند نمود، هزار تاجر
 را فاجر کرده زروسیم اندوخت، بقوت جاذبه‌ی اذهر نمی‌یمی و ازهر دانه‌ای پیمانانه‌ای
 بدست آورد.

خلاصه پنجاه سال در بلده و بلوک از آزاد و مملوک ، از حاکم و محکوم ، از امام و مأموم ، بدره ها گرفت و صره ها ربود ، پس از سفیدی مو و سیاهی رو و زردی دندان و خشکی پستان و قطع عادت و ختم لعنت متعاً چاوشی شده بر درازگوشی نشسته بزیاارت کربلا رفته و طیب و طاهر گشته سلامت باز آمده و کربلائی نه نه طیبه شده و هم اکنون در جنب مسجد جامع خانه گرفته و کاشانه ساخته از آن زرها که بقرق جبین و کدیمین حاصل نموده گاهی بوریای مسجد میبافد و گاهی آش عباسعلی می پزد ، دانه تسبیح را از عدد فاجر زیاده کرده و نمند سجاده را از بسط فجور پهن تر گسترده و بنماز پنجگانه درد نیال امام است و در میان زنهای پیشوای انام ، هر گاه غریبی را وام آورد معامله ازده پانزده کمتر نمیکنند و بده دینار یکدرهم نمیدهد. اتفاق پارسال این بنده را بجهت خرجی که فرض بود و جهی بقرض ضرور شد ، مردی که گویا دلال محتاله بود یا مضار به کار آن حرا بخواره آمد که ضعیفه عقیفه مقدسه ای را تنخواهیست که معامله مینماید و اگر فی المثل چهار ماه هم از موعد بگذرد زحمت نمیدهد و منفعت نمیخواهد ، بقاعده الغریب اعمی راضی و خوشنودشدم ، شاد و مسرور گردیدم ؛ آدمی بطالب آن جناب فرستادم و پیغام کردم که مبلغی پول میخواهم بی تامل و تساهل موزه زرد برپای آسمان پیماکشیده و نقاب سیاهی بر روی سیاه بیحیای خود آویخته حاضر شد با او سخن گفتم دیدم بازبانی چرب و نرم و روئی کشاده گرد دل من بر آمد و گرد خاطر من رفت افسونها خواند و افسوسها خورد کف بر کف سودو لعنت بر زمانه نمود که چرا باید چون توئی را محتاج چون منی و جوانمردی را مغروض پیرزنی سازد ، در دسر چه دهم چندان ملاحظت کرد و ملایمت نمود که گمان کردم نه نه کربلائی وقتی در پرده من بوده است یا برده باحسان پرورده آزاد کرده و بعد که بر سر گرو و اسباب رفتیم معلومست کتاب است و قلمدان ، عبا و قرآن ، هر یکی را در بر گرفت و بوسید و سری حرکت داد و آهی کشید یعنی که به آسمانم سر جدالست و از روی توام شرم و انفعال ، ولیکن در قیمت هر يك نصف

میگاست و بر عیب هر کدام دومی افزود تا آخر آنچه بود از رطب و یا بس همه را معروض عجز بینوا سوز کردم و مبلغ یکصد تومان بمیان آوردم ، در حفظ اسباب خواستم وصیت کنم گفت :

نه نه قربانت در حجره فلان تاجر با اطلاع حضرت قاضی می سپارم هم از دزد و موش دور وهم بمبلغ و فروش نزدیک است من گولخور ساده دل که بعثت معروف به زیرک و فاضلم مغرور این نه نه طایفه نجسه غداره شدم و فریب آن فاسقه زانیه را خوردم و رهن و تحویل نمودم و صیغه خواندم و پول گرفتم نه نه رفت من ماندم و آیت الکرسی در حفظ اسباب خود خواندم چهار ماه بوعده مانده هر روز در باران همدان که نمونه طوفانست عبای ماهوت مرا بر سر قرآن خط یاقوت مرا در بر وقتی میرسد که آنرا تر و این را ابتر کرده میگوید از باران باین عبایانه برده ام و این قرآن را شفیع آورده ام که در تدارک تنخواه من باشی ، میگویم ای طاراه مکاره و ای عیاره پتیاره ، اگر مقصود همین بود میبایستی عبای مؤذن بر سر و سی پاره قاری در بر گیری کرشمه ای می کند و میرود و روز دیگر می آید و میگوید که من قلمدان فلان وزیر را خوردم و شمشیر فلان اهیر را بردم نه دیگر او توانست پیش من بیاید و نه این توانست از پس من براید ، الحاصل او با من آن میکند که آب بانیمان منظمس و باد باخر گاه مندرس و ذوالفقار خان با میرزا ابوالحسن چندقی و سهراب خان با حاج محمد بسطامی با و ثوق بان مخدوم شرح حال خود را معلوم کردم .

و ز ر صدقة المنان اكثر من اجره

هر که منت نهد بخیر و صواب	کنش بیشتر بود ز صواب
مر که منت نهد ز بیخردی	نیکی خود کند بدل به بدی
نیست منت نهاده را اجری	جود و منت نهی بود ز جری
منت اعمال را تسبه سازد	همچو آتش که موم بگدازد